
کلید واژه‌ها:

هرمزد، اهریمن، زرتشت، گشتاسب

نور و ظلمت، فصل دوم: روایت زرتشتی

در باره‌ی زمان ظهور زرتشت و شخصیت وی هم همان اختلاف نظرها هست. گاهی وی اصلاح‌گر دینی دانسته شده، و گاهی پیامبر. در این باره، ظاهراً هیچ متن مکتوبی که از روزگاران پیش از ظهور اسلام بوده باشد در دست نیست.

پژوهندگان آثار مزدایی بر این گمانه هستند که این آثار، در طول زمان و طی تحولات اجتماعی و سیاسی، دگرگونی‌ها و افزونی‌های بسیار یافته است^۱ و به نظر می‌رسد که در طی این دگرگونی‌ها و تحولات بر دیگر فرهنگ‌ها تاثیر داشته و تاثیر پذیرفته. چنانکه مانویت به روزگار ساسانیان تاثیر زیادی از اسطوره‌ی نور و ظلمت داشته است. در این دگرگونی‌ها البته والایش‌های تازه هم یافته و مراحل کمال را پشت سر نهاده است، در عین حال همچون هر متن مقدس دیگری، مورد سوء استفاده‌هایی هم قرار گرفته و بسا خرافات که در آن بوده یا به آن راه یافته باشد.

در اغلب متون تاریخی-ادبی پارسی، عربی و پهلوی، ظهور زرتشت به روزگار اساطیری گشتاسب و اسفندیار نسبت داده شده است.^۲ این نسبت دادن‌ها معمولاً مبتنی بر روایات شفاهی بوده است که به روزگاران در خاطره‌های نسل به نسل راه آمده و اغلب آن آثار از حدود قرن سوم هجری به بعد مکتوب شده است. در کتاب ارداویراف‌نامه^۳ آمده است که این دین زرتشتی، سیصد سال پیش از هجوم اسکندر بنیان نهاده شده است.^۴ اگر موقتاً درستی این روایت را بپذیریم، می‌توان گفت که از هنگام ظهور زرتشت تا مکتوب شدن روایات موجود مربوط به زرتشت و اوستا، حدود هزار و ششصد سال فاصله بوده است.^۵

در کتب تاریخ بعد از اسلام مانند طبری و به‌ویژه در ارداویراف‌نامه آمده است که همه‌ی اوستا و زند در استخر بابکان نگهداری می‌شد؛ اما با هجوم اسکندر به پارس، تمامی آن گنجینه نیز توسط اسکندر به آتش کشیده شده و از آن هیچ باقی نمانده بود. اینکه این روایت تاجه اندازه درست و دقیق باشد جای اما و اگر

بسیار دارد. نه می‌توان آن را رد کرد و نه اثبات نمود اما مورد تایید و تاکید موبدان و شاهان دوره‌ی ساسانی بوده است، به هر حال ارداویراف نامه، کارنامه‌ی اردشیر بابکان و بسیاری متون دیگر مزدایی، منسوب به دوره‌ی ساسانیان هم هست.

این روایت که همه‌ی اوستا و زند در هجوم اسکندر نابود شده است، شاید از دو جهت برای موبدان و شاهان ساسانی فرصتی مغتنم بوده است؛ یکی برانگیختن حس انتقام‌گیری ایرانیان از روم که می‌توانست پشتوانه‌ای برای نبرد باشد و دوم راحتی خیال و گشاده دستی ساسانیان و موبدان که بتوانند به صلاح کار خود روایتی تازه از دین را تدارک ببینند و شاید آیین زرتشتی را به آن‌گونه که مورد پسندشان بوده بازآفرینی کنند. این بازآفرینی تا آنجا پیش رفت که بتوانند نسب‌نامه‌ی اردشیر و ساسان را به اسفندیار برسانند که نقل است نظرکرده‌ی زرتشت بوده^۶ و در گسترش دین جهاد نموده و شمشیرها زده بود.

مطابق روایاتی که از دوره‌ی ساسانیان برجای مانده بود، شاهان ساسانی، خود را وارثان گشتاسب و اسفندیار می‌شمردند و دربار گشتاسب را مأمن و پناهگاه زرتشت معرفی نمودند. در این روایات، جایگاه زرتشت و گشتاسب پهلوی به پهلوی هم‌اند و در بهشت، همنشین هرمزد می‌باشند.^۷ حتی جاماسب که وزیر گشتاسب بود داماد زرتشت هم دانسته شده است.

اگر مطابق همان روایات فاصله‌ی زرتشت تا آغاز حکومت ساسانیان را محاسبه کنیم، حدوداً بیش از هشتصد سال می‌شود، و دشوار می‌نماید که بتوان به این نسب‌نامه اعتماد کرد و نسب‌نامه‌ای روشن برای ساسانیان تا اسفندیار پیدا کرد.

ظاهراً پادشاهان ساسانی که صفت "بغ"^۸ بر خود نهاده بودند، شاید واقعاً دین‌دار هم بوده‌اند و شاید پس از هجوم اسکندر و در آن دوران فترت که اشکانیان حکومت می‌کردند، اینان نسل اندر نسل نگهبانان

و این کار شاید به ضرورت تشکیل حکومتی مقتدر طراحی شده باشد.

این البته روشی بود که اغلب فرمانروایان برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش، به نحوی از آن سود می‌جستند. از کنستانتین سردار رومی که با خواب‌نما شدن، به آیین مسیحی درآمد و مسیحیت را دولتی کرد تا بنی عباس که با توسل به قانون وراثت، خلافت رسول را حق خود شمردند و تا صفویه که خود را سادات موسوی خواندند و حکومت شیعی غالی را برقرار کردند، در هر کدام به نحوی همین رویکرد را می‌بینیم.

معمولاً فرمانروایان با توسل به روایات دینی می‌توانستند برای خود مشروعیت حاصل کنند

و حتی دست‌های آلوده‌ی خویش را در پسِ نقابِ دینی پنهان کنند؛ این هم آمیزه‌ای از نور و ظلمت می‌شود. هم ساسانیان، هم بنی عباس و هم صفویه که حکومت‌های دینی برپا کردند احتمالا خود را ناگزیر می‌دیدند تا برای مشروعیت یافتن از این ترفند استفاده کنند.^۹

ساسانیان، در ساختن آتشکده‌های تازه و رواج مظاهرِ دینی، سعی بسیار کردند. در یکی از کتیبه‌های تخت جمشید منسوب به شاپور اول خبری آمده است که شاپور به شکرانه‌ی پیروزی بر امپراطوری روم، اموال بسیاری به موبدان بخشید و آتشکده‌های بسیار ساخت.^{۱۰} همچنین نقل است که در روزگار ساسانیان، طبقه‌ی روحانی که بیشتر همان موبدان باشند، از ثروت و املاک فراوانی برخوردار شده بودند.^{۱۱}

در این روزگار، نیایش‌های کهن منسوب به زرتشت و اوستای کهن نیز جمع آوری و شاید هم بازخوانی شد؛ اما ظاهراً مشکل زبان و تحولات چندصد ساله، سبب شده بود تا موبدان، خود معنای اوستای کهن را در نیابند. زبانِ مردمان در گذرگاه زمان تحول می‌یابد، اما معمولاً مضامین مقدس را به سبب اهمیتی که دارند باید همان‌گونه قرائت کرد که بر زبان پیامبر گذشته است. این کار بر عهده‌ی موبدان بود که نسل اندر نسل، الفاظ مقدس و آوای موسیقایی آن را، به حافظه بسپارند و سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل کنند. این تقریباً در همه‌ی آیین‌ها اتفاق می‌افتد و به همین گونه‌ها است که اندک اندک الفاظ مقدس برای نسل‌های بعد نامفهوم می‌شوند اما مقدس باقی می‌مانند.

بنا بر این قابل درک خواهد بود که تفسیرها و افزوده‌های گوناگون و بسا متناقض، پیرامون هر متن مقدس کهنی شکل بگیرد. در آیین مزدایی، این تفسیرها را اصطلاحاً "زند" هم می‌نامیدند. ظاهراً در دوره‌ی ساسانیان به ویژه تا روزگار خسرو انوشیروان، این روش جاری بوده است. حتی دروغ‌های زاهدانه هم در این دوران کم نیستند. کارنامه‌ی اردشیر بابکان و داستان به معراج رفتن وی را نمی‌توان از جنس اسطوره‌ی دینی شمرد بلکه آن را بیشتر نمونه‌ای از همان دروغ‌های مقدس می‌توان دانست که صاحبانِ قدرت تدارک می‌بینند.

در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان توصیه‌های ماکیاوولی را به‌یاد آورد که پدید آوردن یک حکومت مقتدر برای نجات کشور از آشوب، ناگزیر از این‌گونه دروغ‌ها و نیرنگ‌ها هم هست. به هر حال، سلسله‌های تاثیر گذار و تمدن ساز، اغلب همان‌هایی بوده‌اند که از این شیوه‌ها سود جسته‌اند.

در متون مزدایی، گوهرهای بسیار هم می‌توان پیدا کرد. مانند آن قول مشهور در باره‌ی "پندار نیک"، "گفتار نیک" و "کردار نیک" که در اغلب متون مزدایی به‌گونه‌های مختلف تکرار شده است. معیارهای نیک بودن گاهی رنگ غلیظ سیاسی هم به خود می‌گیرد و تبعیت تمام و کمال از سردار و شهریار و پاشاه را می‌نمایاند. اما مهم‌تر از همه‌ی اینان، ایمان به روز پسین است و این‌که هر کرداری که آدمی انجام دهد در حافظه‌ی هستی

خواهد ماند و پاداش و پادافراهِ آن را در "روزِ پسین"^{۱۲} دریافت خواهد کرد. مکاشفه‌ی ویراف که در کتاب مشهور ارداویراف‌نامه آمده است یکی از مهمترین آثار دوره‌ی ساسانیان در این باره است.

تصویرهایی که در ارداویراف‌نامه ارائه شده، اگرچه با همان معیارهای روزگار قدیم است و اگرچه نوع عذاب‌ها بسیار خشن و بیرحمانه توصیف شده است، در عین حال مرزهای حقوق اجتماعی افراد، پاک نگه‌داشتن خود و خانمان و محیط زیست، پرهیز از دروغ و خیانت و رشورهِ خواری، وفاداری زنان به شوی و پرورش کودکان، بسیار برجسته و دقیق توصیف شده است؛ و پادافراهِ کسانی که این امور را رعایت نکنند بسی جدی، خشن و غیر قابل اغماض دانسته شده است.

در این متن و همچنین در کتاب مینو خرد، در مورد پیمان نهادن و وفاداری به عهد، بسیار توصیه شده است چندان که پیمان شکنی و بت‌پرستی را از یک جنس دانسته و هر مزداپرستی باید پیمانی که با خداوند است را در نظر بگیرد. در این متن و در مینو خرد، هر دو نوع بت‌پرستی و بت‌پرستی را از یک جنس دانسته و هر مزداپرستی باید پیمانی که با خداوند است را در نظر بگیرد. در این متن و در مینو خرد، هر دو نوع بت‌پرستی و بت‌پرستی را از یک جنس دانسته و هر مزداپرستی باید پیمانی که با خداوند است را در نظر بگیرد.

بنا بر این، پاداش و پادافراهِ در روزِ پسین، مستقیماً با چگونگی زندگی اجتماعی در این جهان بستگی دارد. در آیین مزدایی، همان‌گونه که مینویِ هرمزد مقدس است، زندگی در این گیتی هم که او آفریده مقدس است. از این جهت، روشنایی خرد و آگاهیِ اهورایی، سامان بخش زندگی در این جهان و عالم دیگر است. نادانی، تاریکی، اهریمن و دوزخ، همه در یک قلمرو و یگانه هستند، تاریکیِ اهریمن، سبب می‌شود که آدمیان زشتی را از زیبایی و درست را از نادرست باز نشناسند. پیروی از اندیشه‌ی تاریک یا اهریمنی، آن است که آدمی روزِ پسین و تنِ پسین را نادیده انگارد و دروغ بپندارد.

به نظر می‌رسد شیطانی که در قرآن معرفی شده، بسی باهوش‌تر از اهریمنِ آیین مزدایی باشد؛ و اغلب آن ویژگی‌ها که در روایات مزدایی برای اهریمن آمده، تا حدود زیادی با مفهوم نفسِ اماره‌السوء سازگارتر است.^{۱۳} در ادامه باز هم به این نکته اشاره‌ای دیگر خواهم داشت.

داستان آفرینش در نور و ظلمت

به روایت کتاب "بُن‌دهش" زروان، خدای زمانِ بیکرانه، بیرونِ دروازه‌ی هستی و خدای پیش از آفرینش است. او را در ارتباط با هرمزد و اهریمن، خدای پدر نیز گفته‌اند. همین‌جا می‌توان این پرسش را طرح کرد که چه ضرورتی داشت که آیین زروانی با تولد هرمزد و اهریمن، تبدیل به آیین مزدایی شود؟ در ادامه شاید

پاسخی هم برای این پرسش پیدا شود.

در باره‌ی زروان روایات گوناگونی نقل شده که ظاهراً به دوره‌های متفاوت تاریخی دینی از گذشته‌های دور تا دوره‌ی ساسانیان مربوط می‌شود.^{۱۴} روایات پهلوی منسوب به دوره‌ی ساسانیان و نوشته‌های مزدایی در سه قرن اول هجری، مهمترین مآخذ در باره‌ی زروان -به عنوان خدای پدر- شمرده می‌شود.

به گمان من آنچه در این روایات بیشتر جلب توجه می‌کند برخی شباهت‌های دور، و گاهی نزدیک، میان زروان و الوهیم در تورات و سپس خدای پدر در انجیل‌ها و همچنین «الله» در نزد عرب قبل از اسلام می‌باشد. این نقاط مشترک بیشتر در دو مورد قابل طرح است، یکی بیرون بودن زروان از دروازه‌ی آفرینش، یا بیرون دایره‌ی مکان و زمان گیتیانه؛ و دوم «خدا = پدر» شدن در ارتباط با آفرینش.^{۱۵}

نقل است که «زروان» - خدای زمان بیکرانه - بیرون دروازه‌ی هستی بود؛ آنجا که هنوز چیزی از گیتی پدید نیامده بود. بی‌کرانگی برای ما چنان نامفهوم است که با تاریکی یگانه می‌نماید. ما تا آنجا می‌دانیم که بر زمان و مکان ایستاده باشیم. بیرون دروازه‌ی "هستی" و آنجا که اثری از چیزی گیتیانه و مادی را نتوانیم به تصور آوریم، هم بیکرانگی است و هم تاریکی. احتمالاً به همین گونه‌ها است که اسطوره‌ی «زروان» با یاری جستن از استعاره‌های گیتیانه شکل می‌گیرد، با تمثیل‌ها و استعاره‌هایی وام گرفته از چیزهای همین جهان مادی، زیرا به هر حال برای به تصویر در آوردن هر واقعه‌ای نیاز به تکیه‌گاهی از مکان و زمان هم داریم. بنا بر این اگر در این داستان می‌بینیم که زروان هزار سال به انتظار تولد هرمزد می‌ایستد، متوجه استعاری بودن این زمان هزارساله می‌شویم. این استعاره‌ها به همان زمینه و صحنه‌ای می‌ماند که قرار است معنای آفرینش در آن به نمایش در آید. و به این سان، اسطوره‌های نور و ظلمت طی قرن‌های بسیار، اندک اندک ساختاری منسجم و حتی فلسفی هم می‌یابد.

داستان زروان را این گونه آورده‌اند که ظاهراً وی همنشین تاریکی بی‌آغاز بود؛ و ملول از تاریکی خویش. نیایش کنان در طلب روشنایی بر می‌آید. آورده‌اند که هنگام باژ (دعا) شاخه‌ای مقدس هم به دست داشت. در آیین مزدایی، این شاخه‌ی مقدس را «برسم» گویند؛ شاخه‌های نورسته از درختانی چون درخت انار. کسی که زروان در انتظار تولدش بود تا روشنایی و دانایی بیاورد، نامش هرمزد بود، یعنی سرور دانا. در این نام‌گذاری، روشنایی، دانایی و خردمندی، با هم یگانه هستند.

زروان، پس از انتظاری طولانی که به هزار سال می‌مانست، از کوشش خویش نومید شد و ندانست که هرمزد در راه است و خواهد رسید؛ از ناصبوری و نومییدی زروان، نطفه‌ی اهریمن شکل گرفت. بنا بر این، اهریمن، همان صفات تاریکی و ناامیدی را از پدر به میراث برد.

از آن پس هرمزد و اهریمن، هر دو باهم در بطنِ زروان حضور داشتند. و زروان از وجود این دو همزاد در بطن خویش آگاهی یافت. ظاهراً او که هنوز چندان بینایی به کار خود نداشت، پنداشت که هرمزد نخست‌زاده‌ی او خواهد بود، از این رو عهد نمود که فرمانروایی را به نخست‌زاده‌ی خویش بسپارد. این نخستین پیمان در داستان آفرینش است که با انگاره‌ای کورانه انجام گرفت.

هرمزد که اهریمن را برادر خود می‌شمرد او را از این پیمان خبر کرد. این خبر، اهریمن را بر آن داشت تا با نیرنگ بتواند زودتر از هرمزد خود را به پیشگاه زروان برساند؛ زروان از بوی گند اهریمن، دانست که این فرزند روشن او نیست اما مطابق عهدی که نموده بود سلطنت به او داد و نه هزار سال برای او زمان مقرر کرد تا باشد که در این فرصت، هرمزد -که او هم تولد یافته بود- فرمانروایی از اهریمن باز پس گیرد.^{۱۶}

اهریمن، مینوی خود را که سراسر تاریکی و نیرنگ بود بگسترانید و در سوی دیگر، هرمزد هم به آفرینش مینوی خود پرداخت که سراسر روشنایی و خردمندی بود.

در آن گستره‌ای که مینوی اهریمن بود، دیوها و اهریمنان مینوی پدید آمدند که سپاهیان وی بودند. نام‌های این اهریمنان اغلب همان خوی و منش‌های ویرانگر و ناپسند است که در بخشی از گیتی و آدمیان نیز یافت می‌شود. «ساوول دیو» که سردار دیوان است به مریدان خود پادشاهی ستمگرانه می‌بخشد، «ترومد دیو» آن است که نخوت و غرور می‌آفریند. «رَشک دیو» حسد و کینه توزی به بار می‌آورد. و بسیار اهریمنان دیگر که باز هر کدام سپاهیان برای خود دارند.^{۱۷}

این اهریمنان همه ساکنان و فرمانروایانی هستند که روشنایی را پذیره نیستند. از این جهت مینوی اهریمن، همچنان مینوی تاریک بود که و با "پس‌دانشی" نیز یگانه است. «پس‌دانشی» هم عبارت است از نا آگاهی به فرجام امور، نادیدن زشت‌کاری خویش و ندانستن اینکه فرجام این زشتکاری‌ها چه خواهد بود. مفهوم «پس‌دانشی» در برابر «خرد همه‌آگاه» قرار دارد

اما هرمزد، «بهمن» یا همان اندیشه‌ی روشن و نیک را آفرید و امشاسپندان دیگر را آفرید که هر کدام یاران مینویی او شمرده شده‌اند. نیروهای مقدس و جاودان را "امشاسپندان" گویند. این یاران مینویی ظاهراً هر کدام صفتی از صفات خود هرمزد بودند و گاهی هم مانند فرشتگانی همچون جبرائیل و میکائیل و دیگر ملائک توصیف شده‌اند. آفرینش‌های دیگری را هم توسط هرمزد یاد کرده‌اند، مانند آفرینش فروهرها که ساکنان مینو هستند و بن و اساس چیزهایی شمرده می‌شوند که در بعدها در گیتی آفریده و پدید آمدند.

همه‌ی این آفرینش‌ها هنوز در عالم مینو بود و کالبد گیتیانه نیافته بودند. انگار طرح‌واره‌هایی بودند در حافظه‌ی ازل، در فراسوی این عالم مادی؛ یا بنیان‌های معنوی بودند برای آنچه بعداً باید در قالب ماده ایجاد

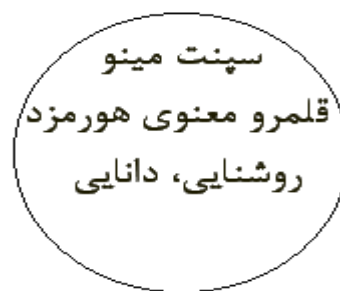
شود. در تعبیر دیگر، هر چیزی از آفریده‌های هرمزد در گیتی، بن‌مایه‌ای در مینو داشت. شاید بتوان «ملکوتِ کل شیء» را تعبیری کمال یافته از همان فروهرها و بنیان‌های مینوی هم دانست.

همه‌ی این وقایع در عالم "مینو" بود. "مینو" را همان دانسته‌اند که بعدها به عنوان «عالم امر» هم نامیده شد.

و این‌گونه نیست که بعد از آفرینش کیهان و در عالم مادی شکل گرفته باشند. به تعبیر دیگر، "مینو" چیزی مادی نیست، مثل عالم معنا است، مانند مُثُل افلاطون است. قلمرو مینو را چنان توصیف کرده‌اند که خدایان در آن قلمرو بی هیچ عنصر مادی، طرح می‌افکنند. مثل عالم خیال.

به روایت کتاب بن‌دهش، هرمزد ابتدا، برادر خویش اهریمن را به پذیرشِ روشنایی دعوت نمود، اما اهریمن این دعوت را نپذیرفت و به مینوی روشنایی تاخت تا آن را نابود کند. این روایت از پاره‌ای جهات (تاکید می‌کنم که تنها از پاره‌ای جهات) نزدیک است به داستانِ سرپیچی ابلیس از فرمان خدا که در قرآن آمده است. بنا بر این در باورهای مزدایی، نبرد میان نور و ظلمت، در فراسوی این هستی شکل گرفت و دوگرایی (دوآلیزم) خیر و شر، نخست در همان قلمرو مینو آغاز شد. خیر و شر، دو نیروی مستقل اما همزاد دانسته شدند و منظور از دوآلیزم خیر و شر، تضاد میان مینو و گیتی (یا میان ملک و ملکوت) نیست، بلکه آنچه در گیتی از جدال خیر و شر می‌بینیم، تجلیِ وقایعی است که در مینو جریان دارد.^{۱۸}

در باورهای مزدایی، مینوی روشنایی و دانایی «سپنت مینو» نامیده شده و مینوی ظلمت و نادانی «انگره مینو» نام گرفته است. اولی قرارگاه هرمزد است و دومی جایگاه اهریمن.



هرمزد به سبب دانایی و روشنایی مینویی که داشت، دانست که برای شکستِ اهریمن، به زمانِ کرانه‌مند و ابزارِ مادی نیاز دارد این بود که از گوهرِ زمانِ بیکرانه، زمانِ کرانه‌مند را آفرید تا بتواند گیتی را پدید آورد. گیتی دارای تن است و جسمانیتهی دارد که در پنجه‌ی زمانِ گذرنده از پای در می‌آید. زمانِ گذرنده، هر تن و هر کالبدی را فرسوده می‌کند هر جباری را به زانو در می‌آورد. مردمانی که دین را پاس بدارند، پس از فروپاشی این تنِ گیتیانه، دارای "تنِ پسین" می‌شوند که جوان و جاودانه خواهد بود. اما پیروانِ اهریمن

سرازیر به دوزخ می‌شوند.

هرمزد همه‌ی امشاسپندان میثویی را که از او بودند و با او هم‌پیمان بودند آفرینشی گیتیانه بخشید و به این گونه به آفرینش مادی و گیتیانه‌ی چیزها پرداخت. اول آسمان را آفرید، دوم آب را و دریاها را، سوم زمین را، چهارم گیاه را، پنجم چهارپایان سودمند و مقدس را، ششم مردم را، و هفتم، خود را.^{۱۹}

نگهبانی هرکدام از آفریده‌های گیتیانه‌ی هرمزد را یکی از امشاسپندان بر عهده گرفت اما فروهر آدمیان را خود هرمزد بر عهده داشت.

داستان پدید آمدن انسان در پیکر گیتیانه، یکی از فرازهای مهم و قابل تامل در روایات مزدایی است. مطابق این روایات، فروهر آدمیان پیش از تن آنان پدید آمده بود. در واقع هورمزد فروهر آدمیان را از همان روشنایی خود آفریده بود و پس از آنکه پیکر گیتیانه‌ی نخستین انسان (کیومرث) را آفرید و از نطفه‌ی او مرد و زن را پدید آورد، آن روشنایی را در آنان نیز جای داد.^{۲۰} این تعبیر هم بسیار نزدیک است با آنچه در قرآن آمده که خداوند از روح خود در آدم دمید.^{۲۱} چندان دور نیست که آتشکده، نمادی باشد از پیکر گیتیانه‌ی آدم و شعله‌ی آتشی که در آن افروخته است نمادی از همان روشنایی و خرد اهورایی که هرمزد در پیکر آدمیان جای داد.^{۲۲}

به تعبیر دیگر، مفهوم آتش در متون مزدایی، با مفهوم روشنایی و گرمای دلپذیر خانمان هم‌خانه است.^{۲۳} از این رو با نوعی قداست همراه است و با مفهوم آتش در متن قرآن، تفاوتی اساسی دارد. جهنمی که در قرآن توصیف شده، انباشته از آتش است اما در روایات مزدایی دوزخ جایی تاریک و سرد و یخزده است.

این تفاوت مفهومی، احتمالاً به خاستگاه جغرافیایی این دو متن و تجربه‌ی متفاوت مردمان در دو جغرافیای متفاوت از سرما و گرما مربوط می‌شود.^{۲۴}

اهریمن که آفرینش گیتیانه‌ی هرمزد را دید، به این آفرینش نیز تاختن گرفت؛ فرزندان و یاران خویش را به همراه خود به گیتی آورد، بی‌آنکه از فرجام و کرانه‌مندی آگاه باشد. اما هرمزد می‌دانست که تنها در همین کرانه‌مندی گیتی است که می‌تواند اهریمن را به دام اندازد و شکست دهد.

نقل است که از آن پس نبرد نور و ظلمت، یا نبرد خیر و شر که در عالم مینو جریان داشت، در گیتی هم آغاز شد و اهریمن تلاش نمود تا خود و یاران خود را در جان و اندیشه‌ی مردمان هم مستقر کند؛ باشد که آن روشنایی را که هرمزد در جان آدمیان نهاده بود خاموش کند تا کسی فرجام اعمال خود را به نظر نیاورد.

با اندکی تسامح می‌توان گفت که نقش روشنایی هرمزد در انسان از یکسو و حضور اهریمن در وجود انسان از سوی دیگر، تا حدودی شبیه است با نقش روح و نفس که در انسان‌شناسی قرآن طرح شده است. در قرآن، روح از جانب خداوند است، و مذکر است، اما نفس اماره بالسوء و آوردگاه شیطان است. همچنین

در متون مزدایی، واژه‌ی "دین" دقیقاً به معنای همان اعمالی است که هرکسی انجام می‌دهد و در طول زمان همه‌ی این اعمال -خوب یا بد- لایه لایه در وجودش تنیده می‌شود و در فرجام هرکسی همان شکل و شمایلی را می‌یابد که در خود تنیده است.^{۲۵} این شکل و شمایل، اگر حاصل روشن‌بینی و خردمندی باشد، آدمی را به مینوی هرمزد رهنمون می‌شود و اگر حاصل دروغ و فریب و دیگر صفات اهریمن باشد، آدمی را با دوزخ یگانه می‌کند.

دو گزائی (دو آلیزم) یا دیالکتیک؟

اینکه بر خدا و آفرینش چه گذشته و چه می‌گذرد، چندان قابل بحث و گفت و گو نیست. این رازی سر به مهر را می‌ماند که از دیر زمان تا کنون همچنان در باره‌ی آن اندیشیده و گفته و نوشته‌اند و هنوز ناگشوده مانده است. اما از منظری دیگر، اگر داستان آفرینش و خدا را به عنوان تلقی‌های بشری از آن راز سر به مهر بشماریم، آنگاه می‌توان گفت که انواع این تلقی‌ها قابل نقد و گفت و گو هم می‌باشد. در این نوشتار که پیش روی شما است، از همین منظر به داستان‌ها پرداخته‌ام.

در دواَلِیزم نور و ظلمت، هر مزد از همان آغاز کاملاً خوب و خیر و کامل و دانای همه چیز تلقی شده و دیوان صف آرایی کرده‌اند و در یک سوی دیگر، سپاه روشنان و خردمندان. مطابق آموزه‌های مزدایی، جدال میان این دو اقنوم باید به پیروزی کامل یکی و نابودی مطلق دیگری بیانجامد. و طبعاً آن سپاهی که رهبری‌اش با دانای کل و قادر مطلق است، سرانجام بر اهریمن و دیوانِ نادان و کور و تاریک پیروز خواهد شد. اگرچه با تقدیم شهیدان بسیار.

با آنکه مضامین نور و ظلمت، و هرمزد و اهریمن، و روزِ پسین (یا روزِ پس از این) و تنِ پسین، از رَه‌آوردهای بزرگ در تاریخ دینی است. در عین حال به نظر می‌رسد ظرفیت این را هم دارد که در پاره‌ای موارد به مطلق‌گرایی و جزم‌اندیشی بیانجامد. هرمزد از همان ابتدا "همه آگاه" یا دانای مطلق دانسته شده که همه چیز را از قبل پیش بینی نموده است؛ همه‌ی کارهایش درست و خردمندانه و همه‌ی آفرینشش بی‌نقص است و اهریمن نیز تاریکی و نادانی مطلق است.

از آنجا که هم هرمزد و هم اهریمن، پیروانی در زمین دارند، طبعاً نبرد میان هرمزد و اهریمن، به نبرد

پیروان آنان با هم می‌انجامد. در اسطوره‌ها و قصه‌ها، مردمانی که پیروانِ اهریمن باشند، گجستک و دیو خوانده شده‌اند و کسانی که پیرو هرمزد باشند، مزدپرست.

اما نکته‌ی قابل تامل این است که اسطوره‌ی زروان و برادریِ هرمزد و اهریمن در مینو، شباهت معنا داری دارد با داستانِ نبردهای انسان‌ها و قوم‌ها با یکدیگر که در اصل دارای بن و ریشه‌ای مشترک بوده‌اند و بسا که داستان جدال هرمزد و اهریمن، در پاره‌ای جهات انعکاس همان نبردهای زمینی باشد.

اسطوره‌هایی که به عنوان تاریخ شهریاران دینی در متون قدیم آمده، گمانه‌ی فوق را تقویت می‌کند؛ مانند داستانِ فریدون و فرزندانش. نقل است که وی را سه فرزند بود به نام سلم و تور و ایرج. فریدون که در این اسطوره پادشاه همه جهان بود، زمین را میان سه فرزند تقسیم کرد.

سلم همان است که رومی‌ها از تخمه‌ی اویند، و تور نیز بنیان‌گذار توران شمرده شده است. ایران هم سهم ایرج شد که کوچکترین اما گزیده‌ترین فرزند فریدون بود. آنگاه همان‌گونه که اهریمن به مینوی هرمزد تاختن گرفته بود، سلم و تور نیز برای کشتنِ ایرج همدستان شدند و به ایران تاختن گرفتند و ایرج را از پای در آوردند. بعدها منوچهر که فرزند ایرج بود پادشاهی ایران را بر عهده گرفت. اما نبرد میان ایران و توران و گاهی میان ایران و روم در تمامی طول تاریخ ایران دوام داشت تا روزگار ظهور اسلام. دیوها در متون مزدایی، معمولاً، همان تورانیان یا رومیان هستند. از افراسیاب گرفته تا اسکندر که در این متون گجستک و اهریمنی نامیده شده‌اند.

همچنین در نگاه مدافعان دینی، به ویژه از نگاه اغلب موبدان و هیربدان و کاهنان و روحانیان، معمولاً گرایش به نوعی منزّه گرایی افراطی وجود داشته که به دوگرایی یا ثنویتِ خیر و شر انجامیده است. بسیاری متولیان دینی، آیین خود را کاملاً خوب و پیروان خویش را فرقه‌ی ناجیه می‌دانستند و دیگران هرکه و هرجا باشند کاملاً بد و یاران اهریمن شمرده می‌شدند. با اندکی احتیاط می‌توان گفت که این شاید نوعی فرافکنی بوده است. همان‌گونه که یک فرد عادی ممکن است خوبی‌ها را به خود نسبت دهد و ناشایست‌های پنهان خود را فراکنی کند و به دیگران نسبت دهد، همچنین در اندیشه‌ی دوگراییِ خیر و شر هم ممکن است همین اتفاق افتاده باشد.

به تعبیر دیگر، شاید آیین زروانی، که اهریمن را هم در خود داشت، در یک فرافکنیِ تاریخی توانسته است این نیروی کور و شریر را فرافکنی کند و آن را بیرون از خود بنمایاند. در همین فرافکنی توانسته نام خود را تغییر دهد و به هرمزد پاک و منزّه و آگاه و روشن تبدیل شود. ظاهراً برخی روایات کهن اوستایی تا حدودی این گمانه را تقویت می‌کند به ویژه داستانِ زایمانِ زروان را که آبستن نور و ظلمت بود می‌توان

با همین موضوع فرافکنی مرتبط و حتی یگانه شمرد.

به گمان من، برترین مشکل دوگرایی، مطلق‌گرایی در اندیشه‌ی دینی است. بدیهی است هنگامی که قومی و گروهی، مضامین دینی خود را برگرفته از سرچشمه‌ی دانایی مطلق، روشنایی مطلق و خیر مطلق تلقی کنند، طبعاً هیچ‌گونه نقد و اصلاحی را بر نمی‌تابد.

در منزه‌گرایی مطلق، معمولاً قوانین و احکام دینی نیز ابدالآباد تلقی می‌شوند زیرا دانای کل، تا انتهای جهان را برنامه‌ریزی نموده و به این‌گونه است که راه برای هر گونه نوآوری و اصلاح بسته می‌شود. همچنین، مطلق‌گرایی‌هایی از این دست، می‌تواند جان‌مایه‌ی بسیاری از نبردها و کشتارها شود و جنگ را به جای گفت و گو بنشاند.

در تاریخ ادبیات ما، بزرگانی بوده‌اند که بر این مطلق‌گرایی تعریض‌های جدی داشته‌اند، از جمله می‌توان از خواجه‌ی شیراز یاد کرد که با ادب و حرمت تمام گفته بود:

پیرما گفت: "خطا بر قلم صنع نرفت" آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

شاید اگر نور و ظلمت یا خیر و شر را، آمیزه‌ای درهم تنیده در ذات هستی و در انسان بشماریم، آنگاه به‌جای دوآلیم با نوعی تضاد دیالکتیکی سر و کار خواهیم داشت که شاید سنتز آن، نوعی کمال‌یابی باشد. از این نگاه، جدال دو نیروی متضاد معمولاً در یک نظام یا در یک سیستم پدید می‌آید، خواه نظام فکری و فرهنگی باشد یا اجتماعی و دینی و هر نوع نظام‌هایی از این دست. به‌نظر می‌رسد از این سیر جدالی است که واقعه‌ی تازه‌ای و نظم تازه‌ای شکل می‌گیرد. در این نگاه، نو به نو شدن، به معنای نابود شدن کل نظام گذشته نیست. بلکه حتی جابجایی عناصر در درون سیستم، می‌تواند کارآرایی تازه‌ای و نظم تازه‌ای بوجود آورد

اردیبهشت ۱۳۹۳ / مشهد

برخی از منابع مورد استفاده در این مقاله:

ابوالقاسم فردوسی / شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، انتشارات هرمس

محمدبن جریر طبری / تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

مهرداد بهار / پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۶۲

هنریک ساموئل نیبرک / دین‌های ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم آبادی، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها
ن. پیگولوسکایا / شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، شرکت انتشارات
علمی فرهنگ

آرتور کریستن سن / کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
ابراهیم پورداد / فرهنگ ایران باستان، انتشارات دانشگاه تهران
علی اکبر جعفری / ستوت یسن، سازمان انتشارات فروهر
جلیل دوستخواه / اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، انتشارات مروارید
رحیم عیفی / ارداویراف نامه (آوانگاری و ترجمه)، چاپخانه‌ی دانشگاه مشهد
احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

پی نوشت‌ها:

- ۱ - نک: مینوی خرد، مقدمه‌ی زنده یاد پرویز ناتل خانلری
- ۲ - داستان ظهور زرتشت به دربار گشتاسب را فردوسی تنها با آوردن هزار بیت دقیقی در شاهنامه خود نقل کرده است گویا خودش هم چندان همدلانه با این روایت نبوده است.
- ۳ - از روایات نسبتاً معتبر دوره‌ی ساسانی
- ۴ - ارداویراف نامه، فرگرد یک
- ۵ - هجوم اسکندر به ایران در سال ۳۳۰ قبل از میلاد + ۳۰۰ سال پیش از هجوم اسکندر + ۹۰۰ سال بعد از میلاد مسیح (قرن سوم تا پنجم هجری) = حدود ۱۶۰۰ سال
- ۶ - به روایت دقیقی (در شاهنامه فردوسی) یکی از چیزها که سبب گذر کردن اسفندیار از هفت خان بود، دعایی بوده است که زرتشت در برگه‌ای نوشته و به صورت حرز بر بازوی اسفندیار بسته بود.
- ۷ - ارداویراف نامه، فرگرد ۱۱
- ۸ - مانند بغ اردشیر، بغ شاپور و...
- ۹ - فراموش نکنیم که پدید آمدن ساسانیان همزمان بود با گسترش اندیشه‌های مسیحیت در امپراطوری روم.
- ۱۰ - ظاهراً در ترجمه‌ی این کتیبه که به دو زبان یونانی و پهلوی نگاشته شده اختلاف نظرهایی هست زیرا برخی قسمت‌های کتیبه آسیب دیده و قابل خواندن نیست / نک: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان / ن، پیگولوسکایا، عنایت‌الله رضا، صفحه‌ی ۱۵۶
- ۱۱ - همان
- ۱۲ - "پسین" مخفف «پس از این» است. روز پسین و تنِ پسین، اشاره به عالم پس از مرگ نیز هست.
- ۱۳ - نک: نفس، در بخش فرهنگ واژگان

۱۴ - نک: اساطیر ایران، ص ۱۲۱ به بعد

۱۵ - موضوع "خدا-پدر" را پیش از این در مقالاتی با عنوان «دربارهی خداوند» طرح نموده بودم. در این مجال بیشتر به داستان نور و ظلمت و رابطه‌ی آن با داستان آفرینش پرداخته‌ام.

۱۶ - پژوهشی در اساطیر ایران، ص: ۱۲۱ به بعد

۱۷ - اساطیر ایران، بخش دوازدهم

۱۸ - بعدها در آموزه‌های انجیل‌ها می‌بینیم که معمولاً تضاد اصلی میان ملک و ملکوت است. احتمالاً به همین جهت در نظام اندیشگی مسیحیت، جسم، و عالم مادی معمولاً سرشار از حماقت و نادانی و ظلمت تصویر شده است در حالی که ملکوت، عالمی نورانی و بی‌گزند دانسته شده است.

۱۹ - مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست، انتشارات توس، چاپ اول (۱۳۶۲) بخش نخست

حضور هرمزد در گیتی، و درآمیختن او با گیتی، بسیار شبیه و نزدیک به داستان آفرینشی است که در تورات آمده که در روز هفتم ناگهان «الوهیم» که خدای فراسوی هستی هست، نام تازه‌ای پیدا می‌کند و به "یهوه" تبدیل می‌شود. در فصل‌های بعدی در این مورد بیشتر خواهم نوشت

۲۰ - بن‌دهش، در باره‌ی چگونگی مردمان

۲۱ - واژه‌ی روح در قرآن، با آنچه بعدها به معنای روح دانسته شد، بسیار متفاوت است. در قرآن، "روح" معنای خرد و روشنایی خداوند را هم دارد. نک: بخش فرهنگ واژگان، روح

۲۲ - نک: دغدغه‌های فرجامین، پژوهشی در معناشناسی واژه‌ی دین، ص ۵۱ به بعد

۲۳ - اجاق کور، کنایه از نازایی و ناباروری، هنوز هم در زبان پارسی متداول است.

۲۴ - در خاستگاه جغرافیایی آیین مزدایی، که ظاهراً شمال و شرق ایران را شامل می‌شده، تجربه‌ی زمستان‌های گزنده و سرما و تاریکی، چیزی نادلیپذیر و عذاب آور بوده است و آتش که هم روشنایی‌بخش و هم گرمابخش در شب‌های سوز و سرما بوده، طبعاً ارزشمند بوده است، چیزی که در حجاز و ارونه‌ی آن وجود داشته است. در عین حال، هم دوزخ و هم جهنم، هر دو تمثیل‌هایی از فرجام زشتکاری آدمیان است و صرف نظر از ظاهر نمادین آن، معنای واحدی را به ذهن متبادر می‌کنند.

۲۵ - نک: دغدغه‌های فرجامین، پژوهشی در معناشناسی واژه‌ی دین / علی طهماسبی، نشر یادآوران